

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



حسینیه‌واره‌ها ۱۱۱

از کودکی با «یاخُدی» در دلمان حسینیّه ساختیم

- در میان -
روضه‌های
زندگی کردن
نوش است

کربلای خانوادگی، خانواده‌کربلایی

حسینیه واژه‌ها ۱۱۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی
ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توگلی
مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده
ناشر: آیین فطرت
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران
نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۹۸
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
ارتباط باناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲
هماهنگی پخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱
سامانه پیامکی ناشر: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰
مرکز پخش: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۹۹۲
با خرید اینترنتی از سایت «کتاب فطرت»
یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،
کتاب را در منزل تحویل بگیرید:
www.ketabefetrat.ir
سامانه پیامکی خرید: ۱۰۰۰۳۰۲۲
کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور:
در میان روضه هایت زندگی کردن خوش است /
نویسنده: محسن عباسی ولدی؛
ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توگلی.
مشخصات نشر:
قم: انتشارات آیین فطرت، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۳۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
فروست: حسینیه واژه‌ها کربلای خانوادگی،
خانواده کربلایی ۱.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۳۱-۵۷-۴-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق.
موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam III, ۶۲۵-۶۸۰
موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق -- فضایل
موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam III, ۶۲۵-۶۸۰ -- Virtues
موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.
موضوع: Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, ۶۸۰
رده بندی کنگره: ۴/۱۴pb
رده بندی دیویی: ۳۵۹/۷۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۷۰۳۲۰

مرد بودی و اشک‌های جارات در روضه‌ها، بد جور آتشم می‌زد.
شجاع بودی و وقتی روضه خوان به کودالم می‌رسید
تکان‌های شانها، حساسی دلم را تکان می‌داد.
غیرت در رگ‌هایم می‌جوشید
و وقتی مصیبت تازیانه را می‌شنیدی
حق هوی گریه‌ات صدای گریه‌ مرا بلند می‌کرد.
خسته از کار روزانه، شب‌ها به هیئت که می‌رفتیم
چنان با شوق سینه می‌زدی که گویی با خستگی، غریبه‌ای.
دست تنگ بود؛ اما چنان برای روضه کشاده دستی می‌کردی
که انگار ثروتمندی و فقر را نمی‌شناسی.
در هیئت محله، وقتی سینه می‌زدم
چه زیبا اشک‌های غمت روی لبخندهای شوقم می‌غلغلتید.
برای بدر محبتی که از حسین علیه السلام در دلم کاشتی
ممنون و مدیون توأم تا ابد.

تقدیم به پدرهای هیئتی!

فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۱ | تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!
- ۱۹ | بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.
- ۲۹ | آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست.
- ۳۵ | چه قدر فاصله است میان تربیت ما تا تربیت شما، حسین!
- ۳۹ | ما را ببخش به خاطر همهٔ اشتباهاتمان، حسین!
- ۴۵ | کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می‌فهمیدیم!
- ۵۱ | چرا این قدر صبوری رباب؟!
- ۵۷ | ببین چه قدر خانواده‌باران است کربلای حسین!
- ۶۵ | ای امتداد حبیب خدا در کربلا! کمی بیشتر بمان پیش بچه‌ها
- ۷۳ | خوش به حالت که نماد بندگی شدی در کربلا!
- ۸۱ | اگر دین ندارید، آزاده باشید.
- ۸۷ | سپر بلای بچه‌های حسین! سپر بلای بچه‌های من هم می‌شوی؟
- ۹۳ | بچه‌ها لطیف‌اند، لطیف‌تر از برگ گل.
- ۱۰۱ | بچه‌ها بهانه می‌گیرند. بهانه‌گیری، عیب بچه‌ها نیست.
- ۱۰۷ | زینب علیها السلام چه خوب نشان داد، فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام را در کربلا.
- ۱۱۵ | سواری دادن به بچه‌ها، هم‌رنگ شدن با رسول خداست.
- ۱۱۹ | آب‌بازی، آبادی روح بچه‌هاست.
- ۱۲۵ | دلِ بچه‌ها که می‌لرزد، آسمان تَرک بر می‌دارد.
- ۱۳۳ | کوچک دیدنِ کارهای بزرگ، کار کربلایی‌هاست.

مقدمه

حسین جان! عمری به پای روضه‌های تو نشستیم و اشک ریختیم. با نوحه‌های تو آه کشیدیم و سینه زدیم. پرچم‌های تو را در هوا چرخانیدیم و به تیزک، روی صورتمان کشیدیم؛ اما کاش معلوم می‌شد کی وقت زندگی کردن با روضه‌های تو می‌رسد؟

اشک‌هایی که برای تو می‌ریزیم، باید موجب رویش کربلا در متن زندگی‌مان بشود. از آه‌هایی که برای تو می‌کشیم، باید پناهگاه‌هایی بسازیم که کودکانمان در دل آنها آرام بگیرند. سینه‌ای که در عزای تو سرخ می‌شود، هیچ کینه‌ای از هیچ مؤمنی در خود جای نمی‌دهد. باید یاد بگیریم زیر سایه پرچم تو زندگی کردن را. چه خوب که صورت‌هایمان را با پرچم تو تیزک می‌کنیم؛ اما چه قدر لحظه لحظه زندگی‌هایمان نیازمند متبیزک شدن به خودت است!

دلم می‌خواست از تو بنویسد. دل‌نوشته‌ها بنای جوشش کردند. این بار برای دلم شرط گذاشتم. گفتم اگر می‌خواهد از کربلا بنویسد، روضه‌هایی بنویسد که بتوانم با آنها زندگی کنم. دلم پذیرفت. من هم آزادش گذاشتم. روضه‌هایی نوشت که هم بوی زندگی می‌دهند و هم رنگ کربلای تو را دارند.

حالا که روضه‌ها را نوشته‌ام، می‌بینم چه خوب می‌شود در

میان روزه‌های تو زندگی کرد. همهٔ زندگی، یادآور روزه‌های
توست. با این روزه‌ها می‌شود دائم الذکر بود: همیشه به یاد
تو و کربلای تو.

وقتی در متن روزه‌های تو زندگی می‌کنم، حال و هوایم چه
قدر فرق می‌کند با وقتی که روزه‌ها را در حاشیهٔ زندگی می‌شنوم.
تا به حال روزه‌ها را شنیده‌ام و حالا می‌خواهم با آنها زندگی
کنم. زندگی با روزه‌ها کار هر کسی نیست. نگاه لطف تو اگر
نباشد، زندگی با روزه‌ها مقدور نیست.

مثل همیشه التماس می‌کنم باران نگاه لطفت را از من
دریغ نکن. باز هم بیچارهٔ توأم؛ اما بیچاره‌تر از همیشه. بیار بر من
حسین جان!

قم: شهر بانوی کرامت

بهمن ماه ۱۳۹۸

محسن عباسی ولدی

تو چرا بخشیدی
و من چرا نمی بخشم
حسین؟!؟



حسین جان! 🌸

امروز کینه‌ها بلای جان ما و زندگی‌مان شده‌اند. دل‌مان دیگر دل نیست، انبار کینه است. کینه‌های کهنه، مثل زخم‌های مزمن، عفونت کرده‌اند. نگاهمان با بوی تعفن کینه از کاسه چشم‌هایمان سرریز می‌شود.

کینه‌ها هر چه کهنه‌تر می‌شوند، تیغشان تیزتر می‌شود. ما با این کینه‌های تیز چه رشته‌های محبتی را که پاره نکرده‌ایم! ما به شمار کینه‌های اندوخته در قلبمان، تیغ تیز داریم برای بریدن و دریدن.

چه کنیم با جنگ میان کینه و گذشت که ما را از اهل گذشت، دور و دورتر می‌کند؟! کینه‌ها آن قدر روی «گذشت»، تیغ کشیده‌اند که دیگر جانی در پیکرش نمانده.

آقا! 🌸

به من بگو چگونه از خُر گذشتی، تا شاید دم مسیحایی‌ات جان دوباره‌ای بدمد در پیکر بی‌جان گذشت من.

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

🌸 ما وقتی به قصهٔ حُر رسیدیم، به خدا گفتیم: «حسین علیه السلام از حُر گذشت، تو هم از ما بگذر!» چرا نگفتیم: «تو از حُر گذشتی، پس ما هم می‌گذریم از هر که در حَقمان جفا کرده؟»

🌸 این بود که هر سال آن روزه را شنیدیم و اشک ریختیم، العفو گفتیم و به خدا التماس کردیم گناهمان را ببخشد؛ اما قطره‌ای از این گنداب کینه در قلبمان کم نشد.

🌸 این روزه حالا خودش شده یک روزه. باید بنشینیم و به حال این روزهٔ مظلوم اشک بریزیم.

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

🌸 حُر پیش از این که نماد گذشت خدا از گناه بنده‌اش باشد، نمونهٔ گذشت بنده‌ای از جفای بنده‌ای دیگر است. گویی حُر در کربلا ظهور کرد تا گذشت در میان ما رواج یابد؛ اما روزهٔ حُر را چنان تفسیر کردیم که دلمان برای گذشت کردن تکان نخورد. ما با روزهٔ حُر، دنبال تکان دادن دل خدا هستیم، نه دل خودمان.

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

🌸 چه قدر در روزه‌ها گفتیم و شنیدیم: «خدا یا! حُر، دل زینب علیها السلام را لرزاند. من هر کاری هم کرده باشم، دیگر دل زینب علیها السلام را که نلرزاند! حالا که حُر را بخشیدی، ما را هم ببخش!»؛ اما یک عمر هیزم در آتش کینه ریختیم. حتی اگر کینه فراموش می‌شد و آتشش، رو به خاکستر می‌گذاشت، در خاکستر کینه از نو دمیدیم. دوان دوان، هیزم تازه در خاکسترِ گُر گرفته ریختیم.

🌸 یک عمر شمشیر زهرآگین کینه را صیقل دادیم که مبادا لبهٔ تیز این تیغ، کند شود؛ ولی یک بار به خودمان نگفتیم: مگر این کسی که ما کینه‌اش را به دل گرفته‌ایم و او را سزاوار گذشت نمی‌دانیم، چه کرده؟ مگر کسی که از بهرهٔ گذشتان محروم است، دل زینب علیها السلام را لرزانده؟

🌸 حسین جان! تو زینب را چه قدر دوست داشتی؟ بسیار. محبت بچه‌ها چه قدر در دلت خانه کرده بود؟ بسیار. از غم و غصه و دل شورهٔ آنها چه قدر بی‌قرار می‌شدی؟ بسیار. از صدای پای لشکر حُرّ ترسیدند؟ ترسیدند. مادرها دل‌نگران کودکانشان شدند؟ شدند. تو یقین داشتی که بر حقی؟ داشتی. چه کسی تردید دارد که حُرّ در سپاه شیطان بود؟ هیچ کس.

🌸 بگذار بیشتر از این سؤال نکنم! بگذار باز هم پُتک این سؤال را بر سر خودم بکوبیم: «چرا تو گذشتی از حُرّ؛ ولی من از کسانی که شاید در حَقم جفا کرده باشند نمی‌گذرم؟»

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

🌸 شقی‌ترین سپاه تاریخ، کدام سپاه است؟ سپاه یزید؟ این سپاه، پیش‌فراوانی دارد و فرمانده‌شان حُرّ است؛ یعنی تو فرماندهٔ پیش‌فراوان شقی‌ترین سپاه تاریخ را بخشیده‌ای؟

🌸 بگذار مرور کنم کسانی را که نبخشیده‌ام و نمی‌بخشم. این یکی، عاشق شماس است. آن یکی، چشمش کاسهٔ اشک است به یاد مصیبت‌های شما. یکی دیگر، بانی محبت شماس است در دل من. آن یکی هم نام دشمنان شما را که می‌شنود، آتشفشان خشمش فوران می‌کند.

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

دوست دارم همچنان به این مرور ادامه بدهم تا گریبان خودم را رها نکرده باشم.

من کسی را نبخشیده‌ام که به کودکش پیش از هر نامی، نام تو و پدرت را آموخته. آن دیگری، کسی است که وقتی گره به کارش می‌افتد، بند دلش را گره می‌زند به گهوارهٔ علی اصغر تو؛ و آن دیگری، آب که می‌نوشد، بی‌اختیار نام تو را بر زبان جاری می‌کند. من کسی را نبخشیده‌ام که اگر حرفی بشنود که از آن، بوی اهانت به تو به مشام برسد، گریبان چاک می‌کند و تا پای جان دادن و قربان شدن می‌رود.

من کسانی را نبخشیده‌ام و نمی‌بخشم که تو از آنها می‌گذری و آنها را می‌بخشی.

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

حسین جان! پیش از این، وقتی به یاد گذشت تو از حُرّ می‌افتادم، حال التماس پیدا می‌کردم، التماس بخشش از خدا. شب‌هایی که روضهٔ حُرّ را می‌شنیدم، فریاد «العفو» من سقف آسمان را می‌شکافت؛ اما این روزها حالم عوض شده، مولاجان! روضهٔ حُرّ را که می‌شنوم، بیشتر از حال التماسی بخشش، حال بخشش پیدا می‌کنم. دوست دارم همهٔ آنها را که در حَقم جفایی کرده‌اند، یکجا ببخشم.

چه حال خوبی! حال بخشش، از آن صدهایی است که وقتی می‌آیند، نود را هم با خودشان می‌آورند. وقتی دلم حال و هوای بخشش می‌گیرد، چه خوب احساس می‌کنم که خدا هم به ابرهای رحمتش دستور باریدن می‌دهد.

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی‌بخشم حسین؟!

خوش به حال خُرّ! با دست نازنینت خون از صورتش پاک کردی. با دستمالی که قطره‌های مروارید عرق را از پیشانی مبارکت می‌گرفتی، سرش را بستی. پسرت، آن زینت عابدان، همراه طایفهٔ بنی‌اسد، او را به خاک سپرد.

حسین جان!

تو چه زیبا «یا مُبْدِلَ الحَسَنَاتِ بِالسَّيِّئَاتِ» را نشانمان دادی! ما در پیچ و خم کوچهٔ گذشت مانده‌ایم و تو از کیمیایی حرف می‌زنی که بدی‌ها را به خوبی تبدیل می‌کند. تو چرا این قدر بالایی و ما چرا این قدر پایین؟!

تو چرا بخشیدی و من چرا نمی بخشم حسین؟!

بچه‌ها
دنبال بازی را
دوست دارند.



بازی، غذای روح بچه‌هاست. بچه‌ها پژمرده می‌شوند اگر بازی نکنند. کاش باور می‌کردیم که خدا بچه‌ها را این طور آفریده!

این بچه و آن بچه هم ندارد. بچه‌های حسین علیه السلام، بازی را دوست داشتند، همان طور که بچه‌های من و تو بازی را دوست دارند. خود حسین علیه السلام هم وقتی کودک بود، بازی را دوست داشت.

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

🌸 کوچه‌های مدینه شاهدند که پیامبر ﷺ دنبال حسین کوچک سال می‌گذاشت و حسین علیهم السلام هم از دست او فرار می‌کرد. قشنگ‌ترین دنبال‌بازی تاریخ، این جا بود: در کوچه‌های مدینه.

🌸 وای خدای من! پیامبر ﷺ دنبال حسین علیهم السلام می‌دود! حسین علیهم السلام از پیش و پیامبر ﷺ در پی او. حسین علیهم السلام نفس نفس می‌زند و پیامبر ﷺ هم. حسین علیهم السلام می‌خندد و پیامبر ﷺ هم.

🌸 حسین علیهم السلام می‌ایستد، پیامبر ﷺ به او می‌رسد. داستان پیامبر ﷺ صورت حسین علیهم السلام را قاب می‌کنند. حسین علیهم السلام دلش شاد می‌شود.

فرشته‌ها خیره خیره نگاه می‌کنند. پیامبر ﷺ حسین علیهم السلام را می‌بوسد و همه در حسرت بوسه پیامبر ﷺ می‌سوزند.

🌸 صدای نفس زدن حسین علیهم السلام وقتی با صدای بوسه پیامبر ﷺ همراه می‌شد، قشنگ‌ترین آهنگ زمین و زمان را می‌ساخت.

بچه‌ها دنبال‌بازی را دوست دارند. حسین علیهم السلام هم وقتی که کودک بود دنبال‌بازی را دوست داشت.

🌸 بزرگ‌ترهای مهربان با بچه‌ها دنبال‌بازی می‌کنند. مهربان‌تر از پیامبر ﷺ بزرگ‌تری روی زمین آمده؟ دنبال‌بازی وقتی به بوسه بزرگ‌تر به لب و صورت کوچک‌تر منتهی می‌شود، چه پایان خوبی پیدا می‌کند.

بچه‌ها دنبال‌بازی را دوست دارند.

🌸 بچه‌های حسین علیهم السلام هم دنبال‌بازی را دوست داشتند. شام عاشورا، شب دنبال‌بازی بچه‌های حسین علیهم السلام بود.

دنبال بازی در دل شب، وقتی همه جا تاریک است، خطر دارد. 🌸 در بیابان نباید دنبال بازی کرد، مخصوصاً اگر بچه‌ها پابره‌نه باشند. اگر خواستید در بیابان با بچه‌ها دنبال بازی کنید، قبلش حتماً مسیر بازی را واریسی کنید. بیابان است و بوته‌های ریز و دُرشت خار و پاهای لطیف بچه‌ها. حسین علیه السلام خارهای دور خیمه‌ها را از شب قبل گنده بود. عجب پدر مهربانی بود حسین!

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

🌸 آنها دنبال بازی که می‌کنند، قهقهه‌شان چنان دلی از بزرگ‌ترها می‌برد که بیا و ببین! اما چرا در شام عاشورا بزرگ‌ترها که دنبال کوچک‌ترها می‌دویند، به جای صدای خنده، صدای فریاد و ناله بچه‌ها می‌آید؟ مگر بچه‌های حسین علیه السلام دنبال بازی را دوست ندارند که ناله می‌کنند؟ حسین علیه السلام که بازی با بچه‌ها را خیلی دوست دارد! پس چرا هر چه می‌گردم، خود حسین علیه السلام را در صحنه بازی نمی‌بینم؟ گیرم که حسین علیه السلام نباشد، علی اکبر علیه السلام یا قمر بنی هاشم علیه السلام که باید باشند! آنها هم نیستند! کسی نمی‌داند آنها کجايند؟

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

🌸 آنها دنبال بازی با غریبه‌ها را دوست ندارند. غریبه‌ها که به دنبال بچه‌ها می‌گذارند، وحشت می‌کنند طفلکی‌ها... کسی هست که به من بگوید این غریبه‌ها چرا شمشیر به دست، دنبال بچه‌های حسین علیه السلام گذاشته‌اند؟ بچه‌ها از شمشیر غلاف شده هم می‌ترسند چه برسد به شمشیرهای خون‌آلود...

🌸 چرا این مردهای غریبه، شمشیرهای خون‌آلود را کنار نمی‌گذارند؟

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

🌸 اگر کسی سوار بر اسب، دنبال بچه‌ها بگذارد، وحشت می‌کنند، حتی اگر آن سوار، پدرشان باشد. کسی نیست به این غریبه‌ها بگوید از اسب‌هایشان پیاده شوند؟ صدای شیهه و شم این اسب‌ها جان بچه‌ها را به لب می‌رساند.

🌸 بازی با آتش برای بچه‌ها خطر دارد. یک نفر برود به این جماعت بگوید مشعل‌ها را خاموش کنند! چه کسی با مشعل فروزان به دنبال بچه‌های گریان می‌دود؟

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

🌸 نباید در دنبال بازی، نفس بچه‌ها را برید. وقتی دنبال بچه‌ها می‌دوید، حتماً آرام بدوید. وقتی هم که کودک خسته شد، شما بایستید تا او هم کمی نفس بگیرد.

بچه‌های حسین علیه السلام دیگر نفسشان بریده. ناجوانمردها! کمی بایستید تا اندکی نفس بگیرند این کودکان وحشت‌زده.

🌸 وقتی که بچه‌ها خسته شدند، خودتان را به آنها برسانید و در آغوششان بگیرید، مثل پیامبر صلی الله علیه و آله که حسینش را به آغوش می‌کشید. نوازش کنیدشان! ببوسیدشان! مثل پیامبر صلی الله علیه و آله که حسینش را می‌بوسید.

وای از کربلا! این بزرگ‌ترها از کجا آمده‌اند که وقتی به بچه‌ها می‌رسند، نه خبری از آغوش است، نه نوازشی، نه بوسه‌ای...

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

👉 پدرها وقتی دنبال بچه‌هایشان می‌گذارند، بچه‌ها به سوی مادرها می‌دوند. وقتی غریبه‌ای به دنبال بچه‌ها می‌دود، آنها به دنبال پدر یا مادر می‌گردند تا به آغوششان پناه ببرند.

👉 درست است که بازی است؛ اما گویی بچه‌ها در بازی هم به دنبال پناه می‌گردند. بچه‌های حسین علیه السلام در شبی که غریبه‌ها دنبالشان می‌کردند، وقتی به دنبال آغوش پدر بودند، آیا راه قتلگاه را پیدا کردند؟

👉 وقتی که دنبال بچه‌ای می‌دوید، اگر زمین خورد و گریه‌اش گرفت، به او نخندید. اگر دست و پایش خراشی برداشت، نوازش را مرهم زخمش کنید.

👉 کر بلا شاهد است که بچه‌های حسین علیه السلام چه قدر در میان این دویدن‌ها زمین خوردند. چرا کسانی که دنبالشان می‌دویدند، آنها را در آغوش نگرفتند؟

👉 راستی قصه تازیانه‌ها حقیقت دارد؟ شنیده‌ام جای بوسه تازیانه‌ها، روی تن بچه‌ها مانده بود. درست شنیده‌ام؟

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

👉 با کودکم که دنبال بازی می‌کنم، غم دلم را می‌گیرد. دیگر دنبال بازی هم برابرم روضه شده، حسین جان!

پیش از این، دنبال بازی، مرا به کوچه‌های مدینه می‌برد، جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال تو می‌دوید؛ ولی حالا دنبال بازی مرا به کر بلا می‌برد، جایی که دشمنان تو به دنبال بچه‌های تو می‌دوند.


👉 بیچاره شدم، حسین جان! دیگر خنده کودکم شادم نمی‌کند. بگو جواب کودکم را چه بدهم وقتی که قطره‌های اشکم را وسط بازی و در گرماگرم خنده‌هایم می‌بیند؟!

چه قدر دویدن با دویدن فرق می‌کند!
دویدم و دویدم،
در کوچه‌های مدینه و پیامبر ﷺ به دنبالم.
دویدم و دویدم،
روی خاک و خار و قاتل پدر به دنبالم.
دویدم و دویدم،
پیامبر ﷺ هم دوید و به من رسید و دو دستش را قابِ صورتم
کرد و صورتم را غرق کرد در بوسه.
دویدم و دویدم،
دشمن پدر هم دوید و به من رسید و دستی را که تازیانه داشت
بالا برد و ...
دویدم و دویدم،
پدرم دویدنم را دید و خندید و خنده پدر، آرامم کرد.
دویدم و دویدم،
دشمنی دویدنم را دید و خندید و خنده دشمن، پر از هول و
اضطرابم کرد.

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

نه! بگذار در خیالم این چنین تصوّر کنم شام غریبان را؛
حسین علیه السلام در قتلگاه نبود، در خیمه‌گاه بود. آتش نبود که
افتاده بود در خیمه‌ها، نور ماه بود که بر خیمه‌ها افتاده بود.
سقا کنار نهر علقمه، روی زمین نیفتاده بود، در کنار بچه‌ها
ایستاده بود. اصلاً دشمنی در آن جا نبود؛ هر که بود، دوست
بود. بچه‌ها از حسین علیه السلام خواستند زیر نور ماه، همراه علی
اکبر علیه السلام و عباس علیه السلام و قاسم علیه السلام با آنها بازی کند.

بچه‌ها دنبال بازی را دوست دارند.

دنبال بازی آن شب، قشنگ‌ترین دنبال بازی تاریخ شد. 
عبدالله علیه السلام می‌دوید و حسین علیه السلام به دنبالش. رقیه علیه السلام می‌دوید
و عباس علیه السلام پشت سرش. بچه‌ها خسته می‌شدند و بزرگ‌ترها به
آغوششان می‌کشیدند.
چه بوسه‌بارانی بود شام عاشورا در کربلا!

آزادی
نیاز است
زیاده خواهی نیست.



🌸 شنیده‌ام که گفته‌اید بچه‌ها تا هفت سال باید آزاد باشند. از وقتی این را شنیده‌ام، آزادی را «حق» بچه‌ها می‌دانم و کسانی که آزادی کودکان را می‌گیرند، «غاصب حق» می‌خوانم. فرقی ندارد که بچه‌ها کجا باشند، در مدینه یا کوفه، در شام یا کربلا.

بچه‌ها باید آزاد باشند. آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست.

🌸 حسین جان! کسانی که حق آزادی بچه‌ها را می‌گیرند، بی‌تردید ظالم هستند؛ اما به آنهایی که حق آزادی بچه‌های تو را می‌گیرند، چه باید گفت؟

🌸 پس از تو در کربلا آزادی برای بچه‌هایت حرام شد. بچه‌ها را هم دوشِ بزرگ‌ترها اسیر کردند.

بچه‌ها باید آزاد باشند. آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست.

🌸 یاد گرفته‌ام که «آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست» و شنیده‌ام که «هیچ چیزی آزادی کودک را محدود نمی‌کند مگر آن که کار زشتی باشد که کودک را نمی‌شاید یا کاری که برای او خطر دارد».

🌸 حسین جان! بچه‌های تو چه کار زشتی کرده بودند که اسیر شدند؟ آنها مگر کار خطرناکی کرده بودند که باید دست‌بسته از کربلا تا شام می‌رفتند؟

بچه‌ها باید آزاد باشند. آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست.

👉 آدم اگر آدم باشد، از آزادی بچه‌ها لذت می‌برد. بچه‌های آزاد را که می‌بیند، بی‌اختیار خنده روی لبش می‌شکند. چه قدر دشمنان تو سنگ‌دلند که با دیدن بچه‌های اسیر قهقهه می‌زنند، حسین!

👉 کسی که بچه‌ها را دوست دارد، آزادشان می‌گذارد. دوست‌داشتنی‌تر از بچه‌های تو مگر بچه‌ی دیگری در این عالم هست؟

👉 اصلاً همه‌ی بچه‌ها را بگذاریم کنار و فقط به رقیه علیها السلام نگاه کنیم. چگونه می‌شود کسی چشمش به رقیه علیها السلام بیفتد و دلش لبریز از محبت نشود؟ کافی است یک بار بگویند «بابا!» تا نه فقط دل بابایش را که دل هر مرد و زنی را ببرد.

وقتی دلت مست می‌شود از شیرین‌زبانی‌اش، آزادی که سهل است، دوست‌داری جانت را به او بدهی.

پس چگونه دلشان آمد رقیه علیها السلام را اسیر کنند، حسین!

بچه‌ها باید آزاد باشند. آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست.

👉 دشمنان رزم قاسم علیه السلام را در میدان دیدند که از بچه‌هایت ترسیدند، جان دادن شجاعانه عبدالله علیه السلام را روی سینه‌ی تو دیدند که از بچه‌هایت ترسیدند. دشمنان رجز سکوت علی اصغر را دیدند که از بچه‌هایت ترسیدند.

هر کدام از بچه‌های تو، مرگ به کامشان از عسل شیرین‌تر است. تک تک بچه‌هایت عبدالله‌اند که آماده‌اند دستشان را سپر بلای دین خدا کنند و یک یکشان علی اصغرند و مشتاق، که گلویشان را نشانه‌ی تیر دشمنان خدا کنند.

🌸 چرا نباید از این بچه‌ها ترسید؟ پسران این کاروان، هر کدامشان حیدری هستند برای خودشان و دخترانش هر یک، فاطمه‌ای دیگر.

🌸 کدام دشمن خداست که از حیدر نهراسد و از فاطمه علیها السلام حساب نبرد؟ هر کجا بوی علی علیه السلام به مشام برسد و حضور فاطمه علیها السلام احساس شود، دشمن خدا پر می‌شود از دل‌شوره و اضطراب. چه می‌توانستند بکنند با کاروانی که به عدد پسرانش علی دارد و به تعداد دخترانش فاطمه؟

بچه‌ها باید آزاد باشند. آزادی نیاز است، زیاده‌خواهی نیست.

🌸 حسین جان!

بچه‌های تو آزاد باشند یا اسیر، صدای خدا هستند که در این گنبد افلاک، طنین می‌اندازد. آزادشان یک جور و اسیرشان جور دیگری خدا را فریاد می‌زند. این بچه‌ها اسیر می‌شوند؛ ولی افسرده نمی‌شوند.

🌸 شهیدان کربلا در میدان جنگ رجزهای حماسی خواندند و رفتند و اینها در بند اسارت با گریه‌های خویش رجزهای احساسی خواندند.

گریه بچه‌های مرتفع‌ترین فریادی بود که می‌شد در برابر کاخ ظلم برافراشت، فریادی که صدای مظلومیت تو را به اهل آسمان و زمین رساند.

🌸 اشک‌های بچه‌های اسیرت، سیلابی مهیب بود که تاریخ ستم را درنوردید و ریشه ظلم را از خاک درآورد. گریه هر یک از آنها خبطه باران بود که ابری برای زمین مرده می‌خواند.

چه قدر بچه‌های خبطه خواندند در دفاع از تو یا حسین!

چه قدر فاصله است
میان تربیت ما
تا تربیت شما، حسین!

